

چو شتر شازده سال عمر بر سر
 بزجلت منی را کالت بر سر
 ز نزدیکی زن شود بار در آید
 بگردان او که در کتار
 بر جلش بود چون منی ضعیف
 شود کودک او ضعیف و نحیف
 هم خیزد دست شهوت از چاه
 از آن هر سه آهه ستانم ترا
 یکی از دماغ بیا از دست
 بجا از نوکر شهوت حاصلت

الفک افایده

چو بر خاست شهوت از دماغ
 سر و باشع کرم همچون هر خج
 توانی شدن و اصل زن بسنی
 مذا خوف و هم از کسی به
 ازین شهوت است قوت کمال
 مبارک بود زان جاع وصال
 نه خیزد ز دل بود در ذکر
 جنت ان شهوت دروغ است
 هم شهوت از روح تلف
 همه لذت روح حیوان است
 اگر از جلالت اندر حسرت
 اولی و لیلین از دماغت و سر
 بدانند خصلت و سر
 بدوشتر شد قوت انحراف نام
 و لذت حاصل نه در اهل نام

در بیان

در بیان سهوی از قضیب با سر
 در بیان
 اگر سر زند شهوت از قضیب
 دلست سر در دوازده عقرب
 نخواهد دلست وصال او بدشتر
 که کرد دولت سر در زو بدشتر
 شوی بسر تو با زار از روی
 نخواهی که کردی در شوی زن

در بیان سستی نسبت مرد

بود در دولت وصل زن راهموس
 قضیبت ز شهوت بود سخت
 زصلت منی زود آید بر و ن
 ذکر را بود بسکه سستی فزون
 من خلط کردد بکم حسرتی
 بنیاید در آن حرکتی برکتی
 نیاید ازین شهوت وصل زو
 چه بعد از قضیب است تحت محفوف

در بیان ضعف دماغ

قوی کرد است و ماغست ضعیف
 کنون وصل زن را کردی صرف
 زسخنی است نداری تو باکت
 نیاید منی از قضیب تو باکت
 دماغ دل که قوت
 ز شهوت یقین مرد کامل شوی